

نگاهی به هدایت و یک نامه نویافته: به بهانه سالروز درگذشت او

محسن شهرنژاد

بگذارید از سربرگ نامه شروع کنم: کاغذ نامه ای که صادق هدایت خطاب به برادرش محمود خان هدایت نوشته، مربوط به کافه‌ای است که هنگام نوشتن نامه آنجا بوده، در ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۹ مصادف با پنجم مرداد ماه ۱۳۰۸. گویا "گراند کافه گیوم تل" در بندر لوهافر فرانسه؛ آن روزها پاتوق هدایت بوده است. با کنجکاوئی توانستم یک کارت پستال مربوط به همان سال و یک عکس از آن کافه متعلق به ۷ سال پس از تاریخ نگارش این نامه را بیابم؛ کارت پستالی متعلق به ۱۹۲۹ و عکسی از سال ۱۹۳۶. اصل نامه هم در موزه رضا عباسی نگهداری می‌شود؛ همراه با نامه‌هایی دیگر و اشیایی مختصر از او همچون عینک، کیف، سنجاق کروات و ...

چرا اشیای هدایت مهم است؟

صادق هدایت در تاریخ معاصر ایران جایگاهی فراتر از یک نویسنده دارد. این ادعا را حجم بسیار بالای نقدها و نظراتی که گروه‌های مختلف اجتماعی در طی چندین نسل درباره او گفته‌اند و نوشته‌اند، تصدیق می‌کند. نخبگان او را به عنوان نویسنده‌ای شهیر که پایه‌گذار نول نویسی در ادبیات داستانی معاصر است و نیز به مثابه یکی از نشانه‌های مهم روشنفکری معاصر ایران می‌شناسند. با آنکه امروز بیش از نیم قرن از خودکشی او می‌گذرد، این جایگاه نه تنها کم‌رنگ نشده بلکه رفته رفته موقعیتی تغییرناپذیر یافته است؛ به گونه‌ای که نام هدایت بر تمامی نویسندگان ادبیات داستانی بعد از او و نیز روشنفکری معاصر ایران سایه دارد. با این حال نام و آثار هدایت رفته رفته در جامعه سنتی ایران در یک "حوزه ممنوعه" قرار گرفت و تقریباً در همه دوران سلطه اجتماعی و سیاسی "سنت"، ممنوع بود. در نتیجه با وجود اهمیت و اثرگذاری ویژه هدایت در پیدایش نول نویسی و ادبیات داستانی ایران، نام او به ندرت می‌آید.

از طرفی در طول بیش از نیم قرن که از مرگ او می‌گذرد، پرسش‌های بسیاری درباره زندگی اش و ویژگی‌هایی که او را متمایز از دیگران می‌کند و به او مقام یگانه‌ای در ادبیات داستانی ایران میدهد، مطرح بوده و البته پاسخ روشنی نیز به آنها داده نشده است. گزاره‌ها کلی است و پاسخی به این قبیل از پرسش‌ها نمی‌دهد؛ می‌دانیم که هدایت بیش از همه نویسندگان ایرانی مورد توجه مخاطبان ایرانی و غیر ایرانی بوده؛ آثار او به اکثر زبان‌های زنده دنیا ترجمه شده و تا آنجا پیش رفته که اثر جاودانه اش بوف کور، توسط منتقدان مهم بین‌المللی، در رده ده اثر مهم ادبیات سوررئالیستی جهان قرار یافته است. می‌دانیم که علاقمند به جمع‌آوری فرهنگ عامه بود و او را پیش‌تاز نوعی مردم‌نگاری در ایران می‌دانند و موضوعاتی از این دست. سرانجام خودکشی هدایت در پاریس، زندگی او را در هاله‌ای از ابهام فرو برد و بر پرسش‌های چندین نسل درباره زندگی او افزود. اما اهمیت هدایت فراتر از این گزاره‌های خبری، در حضور مداومش در تاریخ معاصر ایران به عنوان نوعی "اسطوره" است؛ اسطوره‌ای که امروزه از واقعیت هدایت نیز فاصله گرفته است.

آیا ادبیات داستانی هدایت حقیقتاً تکرارناپذیر است و همین یگانگی او را متمایز می‌کند؟ پاسخ بسیاری به این پرسش منفی است و حقیقت هم این است که نویسندگان درخشان دیگری حتی با مهارت ادبی بیشتر همچون او ماندگار نشده‌اند. آیا فعالیت‌های خارج از موضوع داستان نویسی است که به هدایت چنین جایگاهی می‌دهد؟ پاسخ این سوال هم مثبت نیست چرا که بسیاری دیگر و بسیار جدی‌تر از هدایت به موضوعاتی که او خیلی پراکنده و از سر تفنن به آنها پرداخته، توجه کرده‌اند و چنینی اثری نگذاشته‌اند. اما آنچه که روشن است نگاه نقادانه و پیشرو هدایت به شرایط پیرامون و تیزبینی درخشانش در شناخت جریانهای اجتماعی که گاه به پیشگویی‌های باور نکردنی درباره آینده اجتماعی ایران شبیه می‌شود، او را از سایر نویسندگان و روشنفکران هم عصرش جدا می‌کند. این نگاه را در متن‌های حاشیه‌ای او بیشتر می‌توان پیدا کرد؛ یعنی در نامه‌ها و در خاطرات دیگران از او. در عین حال هدایت ورای همه ویژگیهای متمایزکننده، بدل به نماد و نشانه روشنفکری در صد سال گذشته ایران شده است. بی‌تردید آنچنان که او در طی هفتاد سال گذشته با پذیرش و یا انکار افکار عمومی مواجه بوده است، دیگران نبوده‌اند. مردمی شدن نام هدایت، چه از زاویه موافقین و چه مخالفین، گرچه با انزوا و تنهایی در سالهای حیاتش ناسازگار است، اما به نظر در بستر همین ناسازگاری است که اسطوره هدایت شکل می‌گیرد.

هدایت نوعی نگاه منحصر به فرد برای نیل به ترقی و اصلاح امور در جامعه سنتی دارد که با نسخه دیگر روشنفکران زمانه اش متفاوت است. نسخه هدایت هرچند کمی ناسیونال رومانیتیک است، کمی یکسویه قضاوت می کند و گاهی لجوج و یکدنده پای حرف خویش می ایستد، در یگانگی و منحصر بودن هیچ کم ندارد. با این حال در اینکه نگاه او برخاسته از حقیقت تجدد ایرانی است و بسیار واقعی تر از سایر تجویزهایی است که روشنفکران ایرانی برای تجدد و ترقی ایران نوشته اند؛ نزد بسیاری از مفسرین شکی نیست. انتقادهای به ظاهر غیر سازنده او، مثلاً آنچه در نامه هایش منعکس شده، مثل بوفی که در سیاهی می بیند، زوایای تاریک ناکامی های فرهنگی و اجتماعی ایران را گوشزد می کند. او برآمده از واقعیت فرهنگی جامعه است و با حقیقت زمانه نسبتی عمیق تر از سایرین دارد. با همه این اوصاف کشف اینکه چرا جامعه ایرانی تا این حد نسبت به خودکشی هدایت و اکنش نشان داده و چرا دامنه حساسیت نسبت به او پس از گذشت ده ها سال همچنان پا بر جاست، کاری دشوار است و صرفاً از راه بازخوانی نوشته های او امکان پذیر نیست. در میان روشنفکران ایرانی هدایت چهره ای متمایز است؛ چهره ای منفرد و استوار بر یک فردیت خود بنیاد که با وجود تأثیر عمیق جریان های سیاسی و اجتماعی زمانه اش بر جامعه روشنفکری، وابسته و معتقد به هیچ راهی جز آنکه خود یافته است، نیست. شاید همین فردیت خود بنیاد هم او را منزوی و در نهایت قربانی می کند. اما هرآنچه که هست جامعه ایرانی هنوز نوعی جراحت و نوعی ابهام از واقعیت هدایت، زندگی او و مرگش دارد و این جراحت و ابهام مساله هدایت را تا امروز حل نشده باقی گذاشته است.

به همین دلیل بازخوانی هدایت تا این اندازه حائز اهمیت شده است. دیگر تنها نوشته های رسمی او نیست که اهمیت دارد، نامه هایی که به دیگران نوشته، گاه همپای آثارش و گاهی فراتر از آنها مهم شده است. رفتار هدایت، خاطرات پراکنده درباره او، شوخی هایی که با دوستان می کند و به طور کلی طنز هدایت، مشی و منش و آداب زندگی اش، گیاه خواری هدایت، دوستان و پاتوق هایش و همه آنچه با اسطوره شدن او در رابطه است، در چندین نسل نخبگان جامعه ایرانی و حتی نزد توده های مردم، کنجکاوی ایجاد کرده و عطش و میلی را برای بازخوانی او به وجود آورده است؛ بازخوانی هرآنچه مربوط به هدایت است.

و اما نامه های هدایت

در سالهای گذشته علاوه بر نامه های پراکنده ای که از صادق هدایت توسط خانواده او و یا برخی محققین ادبی یافته و منتشر شده، مهمترین سند منسجم از نامه های خصوصی او، هشتاد و دو نامه ای است که صادق هدایت در سالهای آخر عمر و پیش از رفتن به پاریس، به دوست نزدیکش حسن شهید نورایی نوشته و روایتی منحصر به فرد از سالهای پایانی زندگی خود را منعکس کرده است. این نامه ها که با مقدمه و توضیحات بی نظیر دکتر ناصر پاکدامن ابتدا در پاریس منتشر شد، به بازار غیر رسمی کتاب ایران هم رسید. اما علاوه بر اینها هنوز نامه هایی خواننده نشده از هدایت وجود دارد. بخشی از آنها که به دوران جوانی و سفر اول هدایت به پاریس باز می گردد در موزه رضا عباسی نگهداری می شود. در حاشیه ساخت مستندی درباره صادق هدایت به این نامه ها دست یافتم و با همکاری کم نظیر مدیر وقت موزه در هفت یا هشت سال پیش، از مجموعه آن عکاسی کردم. این نامه ها یک به یک نیاز به بازخوانی و نگارش حواشی و توضیحات دارند.

اولین نامه نو یافته:

[27 ژوئیه ۱۹۲۹]

تصدیق کردم. بالاخره بعد از این همه داد و بیداد امروز پول بنده رسید و آنها از آسیاب افتاد. آنها با هزار کشمکش چون سفارت کاغذ جواب بانک پاریس را برایم فرستاد که فلان روز پول را حواله داده است. من هم کاغذ را برده بانک ادعای پول کردم. آنها تلفن زدند بالاخره رفتم به هتل سابق، معلوم شد کاغذی آمده، آنها به پستخانه رد کرده اند. رفتم آنجا سجل احوال خواستند، آنرا نشان دادم، تازه بازی در آوردند که تقلبی است، مهر روی عکس نخورده، تجدید نشده و غیره. چیزی نمانده بود که بدهندم به دست پلیس. بالاخره رفتم منزل، هرچه کاغذ اسم و رسم داشته آوردم انداختم جلوشان تا راضی شدند کاغذ را بدهند. پول را گرفته چند تا فحش به دنیا و مافیهایش دادم. بعضی از قرضهای خودم را پرداختم، پول پانسیون را هم دادم. گمان نمیکنم چیز زیادی برای خودم مانده باشد. این پول تا آخر ماه اوت است. به هر حال از خجالت صاحبخانه درآمد تا بعد چه بشود. امشب خیال دارم بروم تاتر. اینجا از حیث سینما و تاتر بد نیست. یک پلاژ هم دارد. منظره های دریای آن هم قشنگ است. چند روز پیش، از زور بیکاری شرح یک شب خودم را که در شهر گردش کردم، برای روزنامه ایران فرستادم. ولی بسکه مزخرف است، گمان می کنم که چاپ نکند. از این حیث دلواپس نباشید که من بروم روی پلاژ و شنا بکنم. اولاً از اینکه پلاژ اینجا خیلی شیک نیست، ثانیاً تن و بدن قشنگی ندارم که بروم به مردم نشان بدهم. ثالثاً وسایلش برایم مهیا نیست. رابعاً رفیق این کار را ندارم و تنها رفتم به پلاژ مزخرف است. الحمدالله که به

تاسعا(طاس)نرسید. باری چهارصیابی اینجا بسر می بریم، ببینیم بعد چه می شود. چون پول پانسین را تا آخر ماه اوت پرداخته ام ناچار در همین جایی که هستم خواهم ماند. روزی ۴۵ فرانک باضافه انعام و آب جو که با غذا می خورم.(چون اینجا آبش خوب نیست) رخت شویی و غیره و غیره. عجالتا پول اطاق و خوراک را قبلا پرداختم تا از این حیث راحت باشم. امروز بعدازظهر هم رفتم حمام. نه در کنار دریا بلکه در حمام معمولی با آب گرم و بعد قدری گشتم خسته شدم آمدم در کافه بزرگی که نزدیک منزل است. خیلی شلوغ است. کاغذ را مینویسم میروم منزل. دو نفری پهلوی بنده نشسته Domino بازی میکنند، برای اطلاع عرض شد.

بدبختانه در پانسین هم همه مردهای جا افتاده با زنهایشان هستند. هیچ رفیقی مابین آنها پیدا نکردم. خیلی هم رسمی به هیچکدام اعتنا و تعارف هم نمیکنم. اینهم یک جور زندگانی است. بی دردم است. همین قدر خوشحالم که ایرانیها اینجا نیستند و به همین مناسبت هاور را انتخاب کردم. دو روز قبل چند تا کاغذ فرستادم. لابد با هم میرسد و از بی پولی بنده خیلی متوحش نخواهید شد، چونکه عجالتا رفع شد. خدمت حضرت خداوندگاری و حضرت عیسی خان و همشیرگان را که خیلی بی التفات شده اند سلام میرسانم. روی مهرانگیز، مهین، بهمن و بیژن را میبوسم. زیاده قربانت]

حاشیه ای بر این نامه:

بگذارید از سربرگ نامه شروع کنم: کاغذ نامه ای که صادق هدایت خطاب به برادرش محمود خان هدایت نوشته، مربوط به کافه ای است که هنگام نوشتن نامه آنجا بوده، در ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۹ مصادف با پنجم مرداد ماه ۱۳۰۸. گویا "گراند کافه گیوم تل" در بندر لوهاور فرانسه؛ آن روزها پاتوق هدایت بوده است. لوهاور در شمال غربی فرانسه قرار دارد؛ جایی که رود سن با دریا پیوند می خورد. در روایاتی که از زندگی هدایت وجود دارد، اشاره ای به سکونت او در لوهاور نشده است. با این حال در آلبوم عکس های هدایت، عکسی از او در این شهر دیده می شود که تاریخ آن هم ۱۳۰۸ است. چند کارت پستال نیز از این شهر به آدرس خانه اعتضادالملک در تهران فرستاده است. بندر لوهاور پلاژ تفریحی شناخته شده ای در اروپای پیش از جنگ بود. نتوانستم بیابم که هدایت در این سفر همراهی داشته یا تنها بوده، اما احتمال اینکه تنها بوده بیشتر است؛ در این نامه هم اشاره روشنی به تنهایی می کند و احتمالا برای تکمیل دوره زبان فرانسه آنجا بوده است. صادق هدایت داستان "عروسک پشت پرده" را متأثر از حضورش در این شهر ساحلی نوشته؛ مهرداد شخصیت اصلی داستان هم برای تحصیل زبان فرانسه به لوهاور رفته است. صادق هدایت در نامه ای که خواندید شرحی از اوقات فراغت خود در این بندر می دهد که بی شباهت به روایت او از مهرداد در عروسک پشت پرده نیست: «روزهای یکشنبه هم که چند ساعت اجازه می گرفت و بگردش میرفت، چون از تأثر و سینما خوشش نمی آمد، در باغ عمومی جلو بلدیة ساعتی دراز روی نیمکت می نشست، دخترها و مردم را که در آمد و شد بودند، زنها را که چیز می بافتند سیاحت می کرد و گنجشکها و کیوترهای چاهی را که آزاد روی چمن می خرامیدند تماشا میکرد. گاهی هم به تقلید دیگران یک تکه نان با خودش می برد، ریز می کرد و جلو گنجشکها می ریخت و یا اینکه کنار دریا بالای تپه ای که مشرف به دریاچه بود می نشست، به امواج آب و دورنمای شهر تماشا می کرد - چون شنیده بود لامارتین هم کنار دریاچه همین کار را میکرد. و اگر هوا بد بود در یک کافه درسهای خودش را از برمیکرد. و از بسکه گوشت تلخ بود دوست و هم مشرب نداشت و ایرانی دیگر را هم نمی شناخت که با او معاشرت بکند» کافه ای که مهرداد در آن درس هایش را از بر می کند؛ می تواند "گراند کافه گیوم تل" باشد؛ همان جایی که هدایت نامه به محمود خان را نوشته است. این کافه در بلوار استراسبورگ بندر لوهاور قرار داشته و از عجایب روزگار است که در همان سالها و یکی دو سال بعد از حضور هدایت؛ پاتوق ژان پل سارتر نویسنده نامدار فرانسوی شده است. در ۱۹۳۱ که سارتر به عنوان معلم فلسفه در لوهاور ساکن می شود، به این کافه رفت و آمد داشته است.

مقاله ای درباره سارتر یافتم نوشته "دومنیق رویت" با عنوان "ساتر معلمی در لوهاور" که تصدیق می کند بخشی از رمان مهم تهوع در این کافه نوشته شده است (Jean-Paul Sartre enseignant au Havre - Dominique Rouet). در رمان تهوع «آنتوان روکانتن» مردی مجردی است که در شهری خیالی به نام بوویل زندگی می کند. شهری که ساتر توصیف کرده بسیار شبیه لوهاور است. اما این فقط شخصیت های داستانی هدایت و سارتر نیستند که در لوهاور پرسه می زنند؛ گی دو مو پاسان و بالزاک هم این بندر زیبای فرانسه را دستمایه ای برای خلق فضای داستانهایشان کرده اند. لوهاور نقاشان نامدار فرانسوی را نیز متأثر کرده و کلود مونه نقاش نامدار فرانسوی تابلوی امپرسیون، طلوع خورشید (Impression soleil levant) را در کنار ساحل این بندر کشیده است. اثر مهمی که نام جنبش امپرسیونسم در هنر نیز از آن گرفته شد. نقاشی مونه گویی همان تصویری است که مهرداد شخصیت داستان عروسک پشت پرده "کنار دریا بالای تپه ای مشرف به دریاچه" می دیده است.

و اما "گراند کافه گیوم تل" مانند مشتریان بی مانندش، سرنوشت بی مانندی هم داشته است. در طی جنگ دوم که لوهاور به شدت بمباران می شده، گویا زیر زمین این کافه در هنگام حمله هوایی پناهگاه امنی بوده است. اما سرانجام در یک بمباران در حالی که عده ای در زیرزمین کافه پناه گرفته بودند، همه چیز با خاک یکسان می شود. عده ای همیشه در زیرزمین آن مدفون ماندند و این کافه دیگر هرگز ساخته نشد. با کنجکاوی توانستم یک کارت پستال از خیابان استراسبورگ که این کافه در آن قرار داشته، آن هم مربوط به همان سالی که هدایت در بندر لوهاور بوده و یک عکس از "گراند کافه گیوم تل" متعلق به ۷ سال پس از تاریخ نگارش این نامه را بیابم؛ کارت پستالی متعلق به ۱۹۲۹ و عکسی از سال ۱۹۳۶. کارت پستال دیگری هم متعلق به همین کافه و چهار سال پیش از آنکه هدایت به آنجا برود یافتم. این اسناد نشان می دهد که گراند کافه پاتوق شناخته شده ای در بندر لوهاور بوده است.

نامه ای که خواندید در موزه رضا عباسی نگهداری می شود؛ همراه با نامه هایی دیگر و اشیایی مختصر از او همچون عینک و سنجاق کروات و ... هدایت این نامه را خطاب به محمودخان هدایت برادر بزرگش نوشته که بعدها معاون رزم آرا نخست وزیر ایران شد. بیشترین موضوعی که در نامه های این دوران هدایت تکرار شده، دغدغه های مالی است و این دقیقاً بر خلاف تصویری است که روشنفکران هم نسل و نسل های بعد از هدایت در نقدهای خود از این نویسنده مهم ادبیات معاصر ایران ابراز کرده اند. واضح ترین این دیدگاه های متناقض با حقیقت زندگی هدایت را در نوشته ها و گفته های جلال آل احمد و دکتر علی شریعتی می توان دید که حتی خودکشی صادق هدایت را ناشی از اشرافیت و درد بی دردی و تمول او دانسته اند. حال اینکه مشکلات مالی، تا روزهای پایانی زندگی هدایت، از دغدغه های دایمی او بود و در آخرین نامه هایش نیز منعکس است.

در این نامه، نکته قابل توجه دیگر طنز هدایت است. گرچه هنگام نوشتن این نامه بیست و اندی بیشتر ندارد، لیکن طنز او خصوصیتی است که حتی بیش از نوشته ها، در حضور شفاهی او تا سال های پایانی زندگی اش ادامه می آید. در این نامه از کودکانی هم یاد شده است که بعدها چهره های نامداری شدند؛ مهرانگیز دولتشاهی، مهین فیروز و بیژن جلالی.

در پایان اگر نگاهی گذرا به نام هایی که در این نامه آمده بیانداریم، خالی از لطف نیست:

۱- محمود هدایت، برادر ارشد صادق خان فرزندان هدایت (اعتضادالملک) که نامه خطاب به او نوشته شده است. محمود هدایت هنگام ترور رزم آرا نخست وزیر وقت ایران، معاون پارلمانی او و در عین حال برادر زنش نیز بود. در دارالفنون و دانشکده حقوق درس خواند و به موسیقی و نقاشی علاقه داشت تا آنجا که شاگرد کمال الملک شد. با این حال خدمت دولتی را رها نکرد و در وزارت دادگستری مشاغل متعددی داشت؛ مستشاری وزارت دادگستری و نیز ریاست شعبه دوم دیوان دادرسی دارایی از آن جمله است. مدتی هم فرماندار تبریز بود. محمود هدایت آثاری هم در حوزه ادبیات منتشر کرد؛ از جمله سه جلد کتاب با عنوان "گلزار جاویدان" که اشعار و شرح حال صدها شاعر پارسی گوی ایرانی و غیرایرانی را در بر دارد.

۲- عیسی هدایت برادر بزرگ صادق خان هدایت که بخشی از نامه های هدایت خطاب به اوست، چهره نظامی خانواده هدایت است. آخرین شغلی که داشت ریاست دانشگاه جنگ بود و به درجه سرلشکری بازنشسته شد. او ۱۳۰۲ بورسیه قشون شد و به اروپا رفت تا در رشته نقشه برداری و توپخانه تعلیم ببیند. در همین زمینه نیز دو کتاب منتشر کرد. در سال های حضور او در اروپا صادق خان نیز مشغول تحصیل در پاریس است. اما کتاب مهمی که از او به همت فرزندش جهانگیر خان هدایت منتشر شده؛ یادداشت های روزانه عیسی هدایت با عنوان "سی و شش روز با صادق هدایت" است. صادق خان بعد از خودکشی اول، از حمایت بی دریغ عیسی خان برخوردار بوده و در نامه ای خطاب به او شرح واقعه را نیز داده است. عیسی هدایت در سن نود سالگی در تهران درگذشت.

۳- مهرانگیز دولتشاهی (۱۲۹۶ اصفهان - ۲۹ مهر ۱۳۸۷ پاریس) خواهر زاده صادق هدایت، اولین زن ایرانی بود که در تاریخ معاصر ایران سفیر شد. مهرانگیز، مهین و بهمن که در نامه هدایت از آنها یاد شده، هر سه فرزندان اخترالملوک هدایت هستند. اخترالملوک همسر محمدعلی میرزا شکوه الدوله، وزیر پست و تلگراف و تلفن بود. مهرانگیز که فامیل و دوستان مهری خطابش می کردند، هرچند متولد اصفهان بود، اما کودکی را در تهران و در خانه پدری صادق هدایت گذارند. به همین دلیل رابطه بسیار نزدیکی با صادق خان داشت و این رابطه تا پایان عمر برقرار ماند. مهرانگیز دولتشاهی که از فعالان مهم حقوق زنان در زمانه خودش بود؛ «جمعیت راه نو» را تاسیس کرد و جز نخستین زنانی بود که به مجلس شورای ملی راه یافت. او برای جلب نظر جامعه سنتی ایران به حقوق زنان، دیدارهایی نیز با آیت الله بروجردی و امام موسی صدر داشت تا نشان دهد مفهوم آزادی زنان هیچ سختی با آنچه جامعه سنتی بی بندو باری می خواند، ندارد. مهرانگیز همچنین از جمله زنانی بود که قانون حمایت خانواده را در مجلس طراحی کردند و حق طلاق را برای زنان به رسمیت شناختند. این قانون همچنین ازدواج با همسر دوم را برای مرد ملزم به اجازه از همسر اول می کرد. او سه دوره نماینده مجلس بود و در دوره عباسعلی خلعتبری در وزارت امور خارجه، سفیر ایران در دانمارک شد. از

رویدادهای کم نظیر تاریخ این است که خانه کودکی پدربزرگ او یعنی خانه پدری هدایت، دیوار به دیوار سفارت دانمارک است؛ جایی که او در مقام نخستین زن ایرانی، به عنوان سفیر عازم آن کشور شد.

مهری خانم را چند سال پیش از مرگ در بیمارستانی در پاریس دیدم. با یادآوری این موضوع از شبی یاد کرد که در تهران میزبان سفیر دانمارک بوده و به سفیر و سایر میهمانان گفته که کودکی را پشت دیوار سفارت و در باغ مجاور گذرانده است. او به یاد می آورد که همه از حسن این اتفاق شگفت زده شده اند. مهرانگیز دولتشاهی همچنین آخرین زن سفیر ایران بود و تا ۱۳۵۷ در مقام صدرات سفارت ایران در دانمارک باقی ماند.

۴- مهین فیروز که نام خانوادگی شوهرش را برگزید، خواهر مهرانگیز و همسر مظفر فیروز از چهره های سیاسی موثر در دهه بیست و وزیر کار در کابینه احمد قوام بود. دولتشاهی فیروز که پا به پای همسرش در مناسبات سیاسی و اجتماعی او حضور داشت، چند دهه بعد زندگی سیاسی مظفر فیروز را در پاریس منتشر کرد و البته همان کتاب در تهران به کوشش علی دهباشی دوباره منتشر شد. در این کتاب که حاوی یادداشت هایی از مهین فیروز نیز هست؛ فصلی با عنوان "دایم صادق هدایت"، به رابطه شخصی او با این نویسنده نامدار ایرانی اختصاص یافته است. مهین نیز همچون مهرانگیز، با صادق خان رابطه ای نزدیک داشت. مظفر فیروز شوهر مهین دولتشاهی هر چند به صدرات چند وزارت خانه و سفارت و سایر مناصب دولتی دست یافته بود، اما به دلیل کینه ای که از قتل پدرش نصرت الدوله فیروز فرمانفرما داشت، در پی براندازی حکومت پهلوی بود و پس از وقایع شهریور بیست با سید ضیا طبابایی حزب وطن و پس از آن حزب اراده ملی را تاسیس کرد. بعد از روی کار آمدن احمد قوام، به کابینه او پیوست و از سوی نخست وزیر ایران، مامور مذاکره با طرف شوروی و نیز سید جعفر پیشروری در وقایع آذربایجان بود. مدتی هم سفیر ایران در شوروی شد، اما این پایان کار سیاسی او بود و با اراده شاه معزول شد و به اروپا مهاجرت کرد. مظفر فیروز تا سال ۱۳۶۸ نیز زنده بود و در پاریس درگذشت. همسرش مهین نیز سالها بعد در همین شهر بدرود حیات گفت. مهین دولتشاهی با جمع آوری زندگینامه سیاسی مظفر فیروز، سند مهمی از تاریخ معاصر ایران را به یادگار گذاشته است.

۵- آخرین چهره نامدار نامه هدایت، بیژن جلالی شاعر (۳۰ آبان ۱۳۰۶ - ۲۴ دی ۱۳۷۸ تهران) است. او هم خواهر زاده هدایت از خواهر دیگرش اشرف الملوک هدایت بود. بیژن در نوجوانی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. در سالهای اقامت او در پاریس، هدایت از دور هوای خواهرزاده را دارد و علاوه بر سفارشی که به فریدون هویدا کرده، در نامه های آخری که خطاب به حسن شهید نورایی نوشته، پیگیر وضع روحی و مزاجی بیژن شده است. جلالی مانند هدایت چند رشته از جمله فیزیک دانشگاه تهران و علوم طبیعی دانشگاه های تولوز و پاریس را نیمه تمام گذاشت و در پی شعر و ادبیات رفت؛ به ایران برگشت و در نهایت در دانشگاه تهران ادبیات فرانسه خواند. مانند هدایت مشاغل متعددی داشت و سرانجام با بورس یک شرکت فرانسوی به فرانسه بازگشت و در پاریس اقتصاد نفت خواند. سرانجام با سمت کارمند شرکت نفت و پتروشیمی بازنشسته شد. بیژن جلالی بعدها شاعر نامداری شد و بسیاری هوادار پیدا کرد. در سالهای آخر عمر همچون دایی اش صادق خان هدایت که به پاتوق های روزانه در کافه علاقه و افری داشت، در کافه شوکا حوالی خیابان گاندی، هر روز ساعت هایی را سپری می کرد و شعرهایی هم در حاشیه آن پاتوق به یادگار گذاشت. او را در همان کافه دیده بودم و به یاد دارم درگذشت ناگهانی اش تنها دلیل و بهانه ای بود که می توانست برای یک روز عادی؛ کافه شوکا را تعطیل کند! همه به رستوران سورن در ابتدای خیابان حافظ رفتیم؛ جایی که مراسم بیژن جلالی در آن دایر بود. جالب است بدانید رستوران سورن که دهه بیست تاسیس شده، محل رفت و آمد صادق خان هدایت هم بوده است.

*متن این نامه بدون حواشی و مقدمه، نخستین بار توسط محسن شهرنازدار در مجله مهرنامه منتشر شده است.

** برای دیدن کارت پستال و عکس کافه ای که هدایت نامه را در آن نوشته است، به فایل ضمیمه مراجعه کنید.



۷۸
۵۷/۲/۱۳



GRAND CAFÉ GUILLAUME TELL

100, Boulevard de Strasbourg, 100

LE HAVRE

T. GRAND & C^{ie}

Société à responsabilité Limitée au Capital de 800.000 Francs

TÉLÉPHONE 40-65

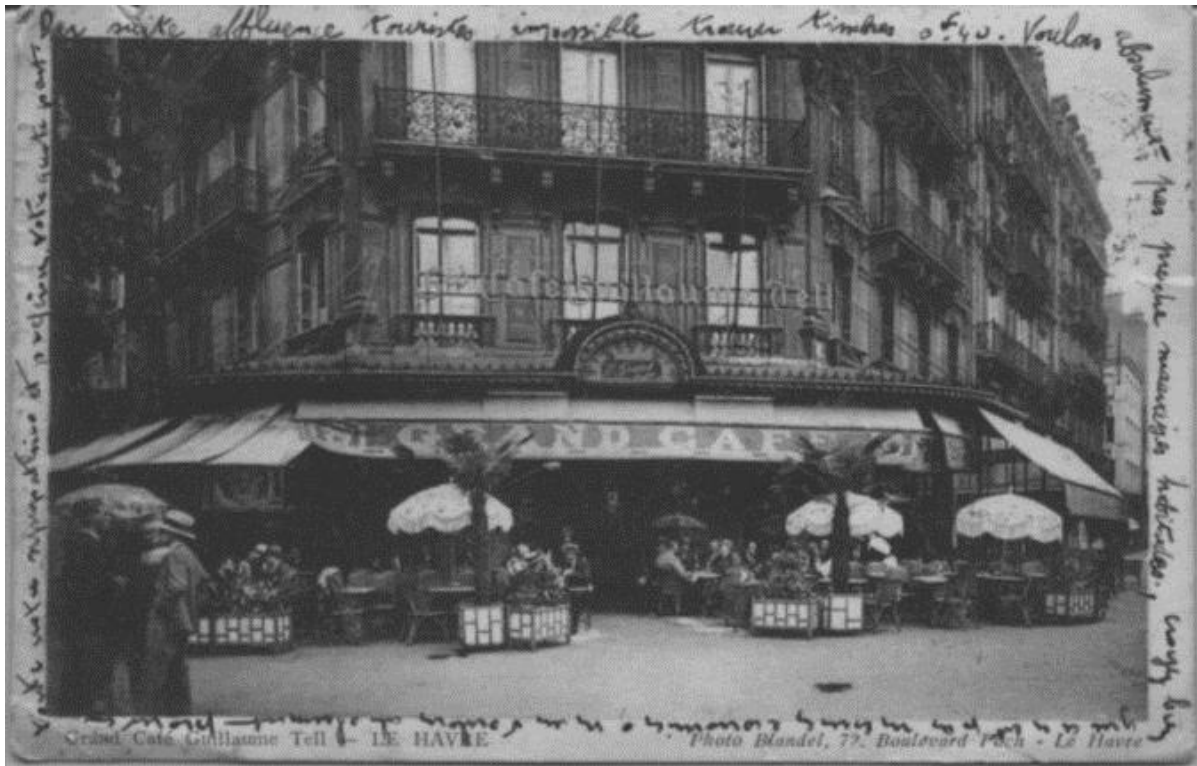
R. C. 1176



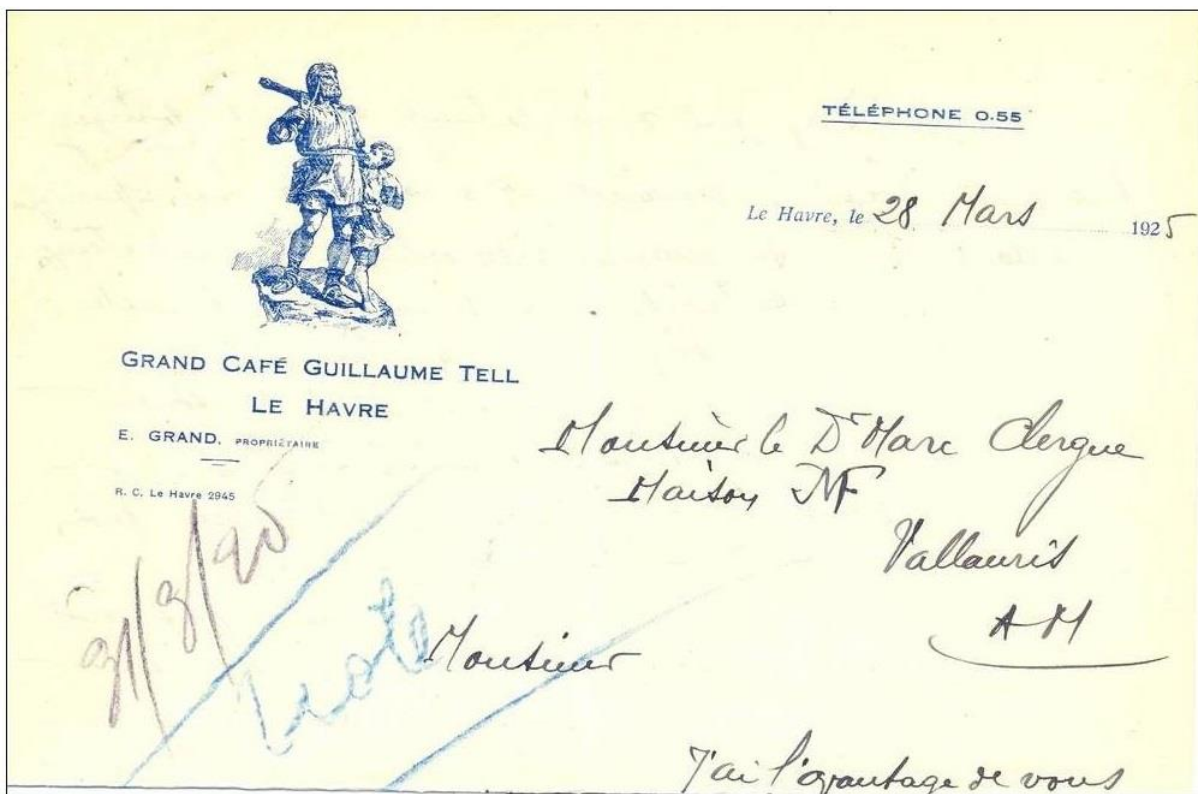
LE HAVRE, le ۲۷ ژوئیه ۱۹۲۹

Handwritten text in Persian/Urdu script, likely a letter or document. The text is written in a cursive style and occupies the lower two-thirds of the page. It appears to be a formal communication or a detailed report, given the context of the historical document.

تصویر نامه هدایت با تاریخ ۲۷ جولای ۱۹۲۹ مصادف با ۵ مرداد ۱۳۰۸ روی سرپرگ "گرانند کافه گیوم تل" در بندر لوهاور فرانسه



دو عکس از گراند کافه در دورانی که هدایت به آنجا می رفته است



پشت و روی کارت پستالی از گراند کافه در حوالی سالهایی که هدایت آنجا بوده است؛ از این کارت پستال دو عدد به دست آمد؛ یکی مربوط به ۱۹۲۵ و دیگری متعلق به ۱۹۲۹